

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة
الله على أعدائهم أجمعين

یادآوری 1؛ استدلال اخباریون بر اصالة الاحتیاط بواسطه اخبار معلله و غیر معلله دال بر توقف

عرض کردیم که اخباری ها به طوائفی از روایات استدلال کردند؛ یکی از آن روایات روایاتی است که در آنها مساله «وقوف عند الشبهة» یا امر به توقف مطرح شده که مکلف وقتی با یک شبهه ای برخورد می کند وقوف بکند و اقدام نکند و عمل نکند؛ این روایات دو دسته اند برخی از آنها تعلیل ندارند - مثل روایاتی که در بحث گذشته خواندیم - و بعضی از آنها معلل اند یعنی در آنها تعلیل وجود دارد؛

یادآوری 2: مطابق مبنای مختار، وجود و یا عدم وجود تعلیل در روایات، نمی تواند منشا تفکیک و تقسیم آنها قرار گیرد بیان کردیم که به نظر می رسد که نمی شود این را منشا برای تفکیک قرار داد؛ مثلاً اگر روایتی دلالت بکند بر اینکه «الخمير حرام» و روایت دیگر بگوید «الخمير حرام لانه مسکر» اینجا از حیث تقسیم بندی نمی گوییم دو دسته دلیل و یا دو دسته روایات داریم و روایتی که در آن تعلیل نیامده با روایتی که در آن تعلیل آمده از حیث اصل مفاد یکی است؛

بررسی احادیث دال بر «توقف با تعلیل»

حالا این روایاتی که در آنها تعلیل آمده اینها هم در همان «کتاب القضا وسائل الشيعة در ابواب صفات القاضي» در باب دوازدهم و در باب نهم معمولاً ذکر شده؛

روایت اول: روایت جمیل بن دراج

یکی از این روایات ها روایت جمیل بن دراج از امام صادق است که چنین است:
«وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» (وسائل الشیعة ج: 27 ص: 119).

یعنی باید در هنگام شبهه توقف کرد چون وقوف در نزد شبهه بهتر از اقتحام و فرو رفتن در هلاکت است و دنبالش دارد «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» می فرماید هر حقی یک معیاری دارد و هر ثوابی نوری دارد و آنچه که از این روایات موافق با کتاب خدا بود «فَخُذُوهُ» و آنچه که مخالف بود آن را رها کنید «فَدَعُوهُ» این روایت در باب نهم حدیث سی و پنجم است.

روایت دوم: مقبوله عمر بن حنظله

روایت دیگر مقبوله عمر بن حنظله است که این هم در همین باب نهم، حدیث اول است آنجا می فرماید: دنباله آخر روایت را می خوانیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَإِنْ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ فَقَالَ الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يُلْتَفَتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ قَالَ فَقُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ قَالَ فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رَوَايَاتِهِمَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمَجْمَعُ عَلَيْهِ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّأْنُ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمَجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُم مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عَنْكُم قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ كِتَابَ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ كِتَابَ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنْ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ فَقَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبْرَانِ جَمِيعًا قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمِيلُ حُكْمَهُمْ وَ قَضَاتُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخَرِ قُلْتُ فَإِنْ وَافَقَ حُكْمَهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَرْجِيهِ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ» (وسائل الشیعة ج: 27 ص: 106 و 107) وقتی دو تا روایت از هر جهت مساوی بودند و نتوانستید تمییز بدهید که کدام یک بر دیگری ترجیح دارد تاخیر بینداز و صبر کن «حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ» 525.

روایت سوم: روایت مسعدة بن صدقة

روایت مسعدة بن صدقة از امام صادق از پدرانش: از پیامبر که فرمود: «وَحَدِيثُ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ: عَنْ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَا تُجَامِعُوا فِي النِّكَاحِ عَلَى الشُّبْهَةِ وَ قِفُوا عِنْدَ الشُّبْهَةِ إِلَى أَنْ قَالَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» (وسائل الشیعة ج: 27 ص: 159).

اگر در یک نکاحی در جواز این نکاح و یا عدم جواز این نکاح برای شما امر مشتبه بود توقف کنید «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» این روایت در باب دوازدهم حدیث پانزدهم است.

روایت چهارم: روایت ابو سعید زهری

این روایت از امام باقر است که چنین است: وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ وَ تَرْكُكَ حَدِيثًا لَمْ تُرَوْهُ خَيْرٌ مِنْ رَوَايَتِكَ حَدِيثًا لَمْ تُحْصِهِ (وسائل الشيعة ج: 27 ص: 155 و 156) حدیث دوم باب دوازدهم است.

روایت پنجم: روایت داوود بن فرقد

خبر دیگر داوود بن فرقد از صادقین است که چنین است: «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ فِي حَدِيثِ الْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» (وسائل الشيعة ج: 27 ص: 158) این روایت حدیث سیزدهم باب دوازدهم است.

روایت ششم: روایت سکونی

همچنین سکونی خبری دارد از امام صادق از پدرش از امام علی که چنین است: «وَعَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ ع قَالَ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ وَ تَرْكُكَ حَدِيثًا لَمْ تُرَوْهُ خَيْرٌ مِنْ رَوَايَتِكَ حَدِيثًا لَمْ تُحْصِهِ» (وسائل الشيعة ج: 27 ص: 171).

این حدیث پنجم از باب دوازدهم است. نتیجه ضمیمه کردن و عدم تفکیک روایات غیر معلل و معلل؛ اثبات تواتر روایات. این روایات را که خواندیم برای این بود که اگر این روایات را ضمیمه کنیم به آن روایاتی که دیروز خواندیم روشن است که این روایات به حد تواتر می رسد و اگر بین این روایات معلل و غیر معلل جدا کنیم دیگر نمی توانیم بگوییم اینها در حد تواتر اند؛ اما اگر تمام این روایات را یکجا مطرح کنیم – که ما گفتیم باید یکجا مطرح کرد و وجود تعلیل و عدم وجود تعلیل سبب نمی شود که تفکیک کنیم بین این روایات؛ – پس این روایات در حد تواتر است؛

چند بحث پیرامون روایات دال بر توقف

در این روایات چند بحث وجود دارد: بحث اول: آیا از روایات دال بر توقف، حکم مولوی استفاده می شود یا حکم ارشادی؟ اولین بحث این است که: از این روایات آیا حکم مولوی استفاده می شود یا اینکه حکم ارشادی استفاده می شود؟ اگر مفاد روایات، حکم مولوی بر توقف و احتیاط باشد، لذا این روایات نافع بر اخباری هاست؛ اما اگر مفاد روایات، حکم ارشادی بر توقف و احتیاط باشد لذا این روایات نافع بر اخباری ها نیست.

لازم به ذکر است که اخباری ها در صورتی می توانند به این روایات استدلال بکنند که مفاد این روایات یک حکم مولوی باشد یعنی در شریعت، شارع متعال به عنوان «انه شارع» احتیاط و توقف را واجب کند؛ اما اگر گفتیم این روایات عنوان ارشادی را دارند و ارشاد به حکم عقل است این روایات دیگر برای اخباری ها نفعی ندارد؛

بحث دوم: بررسی اثبات وجوب یا استحباب از امر به توقف

آن وقت اخباری ها علاوه بر اینکه باید اثبات کنند این حکم، حکم مولوی است؛ باید وجوبش را نیز اثبات کنند؛ شما در آن روایت غیر معلله ملاحظه فرمودید که امام خمینی فرمودند: این روایات دلالت بر استحباب دارد و توقف در هنگام شبهه امری است که مورد ترغیب از طرف ائمه معصومین واقع شده و مستحب است؛ اگر بگوییم ما از مجموع روایات حکم مولوی استحبابی استفاده می شود باز مفید برای اخباری ها نخواهد بود.

«مستشکل»: طبق مبنای خودشان اگر برای خود اخباری ها اثبات بشود با مبنای اصولیین تعارض می کند؟ «استاد»: در معنای حدیث که مبنایی نیست؛ بلکه باید ببینیم حدیث ظهور در مولویت دارد یا ارشادیت؛ «مستشکل» یعنی اگر برای اصولی اثبات شد که این مولوی است یا ارشادی است این با مبنای اخباری چه ارتباطی دارد که بپذیرد یا نپذیرد؟

«استاد» نه عرض کردم این دیگر مبنایی نیست مثل اینکه شما یک کلمه و یک لفظی را معنا می کنید در اینجا نمی توانید بگویید این لفظ را روی چه مبنایی معنا می کنید؛ بلکه می گوییم ظهورش این است و الان هم ما دنبال این هستیم که ببینیم این روایات، مجموعا ظهور در چه معنایی دارند؛ آیا می خواهند حکم مولوی را بیان بکنند یا ارشادی را؛ و مولوی را هم که بیان کند آیا به عنوان وجوبی می خواهد بیان کند یا استحبابی و یا اساسا ممکن است بگوییم این روایات در مقام بیان مطلب دیگری هست که حالا آن را عرض خواهیم کرد.

بحث سوم: مراد از «توقف» در هنگام شبهه چیست؟

در این روایات مساله وقوف عند الشبهة مطرح شده «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» مراد چیست؟ و توقف در هنگام شبهه معنایش چیست؟ محقق انصاری: مراد از توقف، عدم المضی، سکون و عدم الاقدام بر فعل است نه توقف از حیث عمل.

شیخ انصاری: می فرماید: مراد از توقف، عدم المضی و مراد از توقف سکون و عدم الاقدام است و مراد توقف از حیث حکم واقعی نیست اینجا نمی خواهد بگوید مراد، توقف از افتا و حکم باشد و بگوییم فتوا ندهید؛ نه نسبت به حکم واقعی حرفی بزنید و نه نسبت به ظاهر فتوا داده نشود؛ نه مراد این نیست؛ و نیز مراد از توقف، توقف در مقام عمل هم نیست چون بالاخره در مقام عمل یا این کار را انجام می دهد و یا این کار را ترک می کند پس توقف در عمل هم معنا ندارد و اینها روشن است یعنی مسلم روشن است که وقتی در این روایات می فرمایند: «الوقوف» مراد، «توقف من حیث الحكم» و «من حیث الحكم الواقعی» نیست که بگوییم امام می خواهد بفرماید: حالا که شما شبهه داری پس نیاید و یک حکم واقعی را در اینجا بیان کنید!!! یا نیاید در مقام ظاهر یک فتوایی بدهید و شما از حیث حکم واقعی توقف کنید و بگویید من، از حیث الواقع چیزی نمی دانم و از حیث حکم ظاهری و افتا توقف کن و بگو من من حیث الظاهر فتوایی نمی دهم نه مراد اینها نیست و وقتی می گوید «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» مراد این گونه امور نیست؛ بلکه مراد این است که شما اقدام نکنید و مراد از توقف همان «سکون» و «مضی» و «عدم الاقدام علی الفعل» است و الا اگر بگوییم توقف من حیث العمل؛ خوب توقف من حیث العمل، یعنی نه فعل انجام بدهی و نه ترک این امکان ندارد.

«مستشکل»: اینکه سکون بکند یعنی فتوا ندهد و عمل نکند و هیچ کاری نکند این دو حرف متضاد است؟ «استاد»: نه نه توقف از نظر عمل یعنی شما نه فعل را انجام بدهید و نه ترک را این محال است، چون بالاخره انسان یا فعل را انجام میدهد یا ترک را پس توقف از حیث عمل محال است این یک؛ و توقف از حیث حکم واقعی و ظاهری هم مراد نیست و امام نمی خواهد بفرماید در جایی که نمی دانیم یک شیء ای «من حیث الحكم الواقعی» حلال است یا حرام، توقف کن؛ و توقف کن یعنی فتوا نده به اینکه من

حيث الواقع، حلال است یا حرام و همچنین من حيث الظاهر فتوا نده و کاری به اینها اصلاً ندارد و «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» می گوید بایست و سکون و عدم المضی و عدم الاقدام است و نمی دانید این حلال است یا حرام توقف کن و بایست و این توقف توقف من حيث العمل نیست و من حيث العمل یعنی اینکه بگوییم نه فعل و نه ترک در حالیکه اینجا می خواهیم بگوییم ترک باید باشد و ترک یعنی همان عدم الاقدام و تا احتمال دادید این فعل حالا یا «من جهة الشبهة الحکمیة» و یا «من جهة الشبهة الموضوعیة» حرام است بایست و جلو نرو پس این وقوف به معنای این است که انسان اقدام نکند بر این کار و این روشن است.

بحث چهارم: مراد از کلمه «خیر»

خوب حالا اقدام نکردن بر این کار، «خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ»؛ نظر عده ای از علماء: «خَيْرٌ» عنوان استحبابی مولوی دارد آنهایی که می گویند این عنوان استحبابی مولوی را دارد می گویند ما روی کلمه «خَيْرٌ» تکیه می کنیم و روی کلمه «خَيْرٌ» امام می فرماید: این بهتر از این است و این اولی از این است.

محقق انصاری: اولاً: استحباب فرع بر این است که خود اقتحام در هلكه مطلوبیتی داشته باشد که توقف در شبهه بهتر از او باشد در حالیکه در اقتحام در هلكه هیچ مطلوبیت و خیری وجود ندارد؛ ثانیاً: اگر «خَيْرٌ» را بر استحباب حمل کنیم دیگر صلاحیت تعلیل برای فارجح را ندارد بلکه «خیر» دلالت بر «تعین» دارد و مرحوم شیخ این را در کتاب «رسائل» جواب دادند و آنجا می فرمایند که: اولاً: این استحباب فرع بر این است که خود «الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» یک مطلوب ما و مطلوبیتی در آن باشد که توقف در شبهه بهتر از او باشد در حالیکه در «الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» هیچ مطلوبیتی وجود ندارد؛ و هیچ خیری و هیچ نفعی در آنجا وجود ندارد؛ پس در «الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» اصلاً خیری نیست تا اینکه بگوییم این اولی از آن هست و ثانیاً: این تعلیل در همان روایت «مقبوله عمر بن حنظله» می فرماید وقتی دو تا روایت از هر جهت مساوی شدند و تو نتوانستی یکی را بر دیگری ترجیح بدهی صبر کن و تاخیر بینداز «حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ» بعد می فرمایند: «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ» اگر ما بخواهیم این «خَيْرٌ» را حمل بر استحباب بکنیم دیگر صلاحیت تعلیل برای فارجح را ندارد و نمی تواند علت برای او واقع بشود و او یک امر وجوبی است و یک عنوان استحبابی نمی تواند علت برای امر وجوبی بشود.

و در نتیجه نکته بعد که روشن می شود در معنای عبارت این است که این کلمه «خَيْرٌ» در موارد استعمالات دیگر اگر ما دقت بکنیم می فهمیم که از این «تعین» استفاده می شود مثلاً در هنگامی که انسان شک می کند که آیا وقت داخل شده یا نه امام می فرماید: «لَأَنَّ أَصْلِي بَعْدَ مَا يَمْضِي الْوَقْتُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُصَلِّيَ وَأَنَا فِي شَكٍّ مِنَ الْوَقْتِ وَ قَبْلَ الْوَقْتِ» اگر یک مقدار صبر کنیم و نمازمان را در داخل وقت بخوانیم این بهتر است از اینکه نماز ما در خارج از وقت باشد و این «خَيْرٌ» معنایش این نیست که این خوب است و آن هم خوب است و یا حالا این بهتر از آن است.

نه، بلکه دلالت بر «تعین» دارد؛ یعنی عرب کلمه «خَيْرٌ» را در موارد زیادی در مساله «تعین» استعمال می کند؛ «وَاللَّهِ أَنْ أَفْطِرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنْقِي» (الكافي ج: 4 ص: 83) در مورد مساله افطار امام می فرماید: من اگر یک روز ماه رمضان را -بعد از اینکه آن حاکم سنی و آن حاکم در زمان امام حکم کرده بود که امروز روز عید است و امام می دانست که روز آخر ماه رمضان است- فرمود: اگر یک روز را افطار بکنم و بعدش هم قضایش را انجام بدهم این «أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنْقِي» و این «أَحَبُّ» مثل کلمه «خَيْرٌ» می ماند؛ یعنی معنایش این نیست که این خوب است و آن هم خوب است و آن بهتر از آن است نه اینجا تقیه واجب است و کشته شدن در این شرائط، حرام است و ضرب العنق حرام است؛ لذا باید حضرت افطار بکند؛ پس این هم نکته ای که در این روایات این تعبیر «خَيْرٌ» اصلاً کسی ذهنش نرود که در اینجا مساله استحباب و اولویت مطرح است و به هیچ وجهی نباید ذهن را معطوف به این جهت کرد.

نظریه مختار: تکرار تعلیل قرینه است بر لزومی و الزامی بودن امر به توقف و یک نکته ای را هم که ما اضافه می کنیم این است که اگر یک چیزی عنوان تعلیل را پیدا کرد و تعلیل معمولاً در موارد الزامی است و خصوصاً اگر این تعلیل تکرار بشود و خود تعلیل و خود تکرار التعلیل قرینه بسیار خوبی است که اینجا پای لزوم و الزام در کار است و الا شارع متعال برای یک امر مستحبی تعلیل نمی آورد و وقتی می فرماید این کار استحباب دارد و اولویت دارد نمی آید برای آن تعلیل ذکر کند و یا اگر هم ذکر بشود این مقدار تکرار نمی شود ما می بینیم که عنوان «الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ» تکرار شده و به عنوان تعلیل هم تکرار شده و لذا معلوم می شود که یک جنبه لزومی در کار بوده که امام این مقدار تاکید می کند و الزام در کار است؛ خوب همه این بحث ها در این است که آیا این الزام، الزام مولوی است؟ و یا اینکه این الزام، الزام ارشادی است؟

بررسی دو مبنا: 1. توقف در موارد شبهه برای اینکه مبدا در صورت مصادفت با حرام واقعی، گرفتار حرام و عقوبت شود، در این صورت روایات مفید برای اخباری هاست 2. توقف در موارد شبهه برای تمرین نفس بر اجتناب از حرام واقعی، در این صورت روایات مفید برای اخباری نیست. در مورد این روایات یک احتمالی که وجود دارد این است که: اساساً بگوییم این روایات برای این است که انسان در سائر محرمات واقع نشود و به عبارت آخری اخباری ها اگر بخواهند به این روایات استدلال بکنند شرطش این است که عدم وقوف در شبهه، اینها را در همان عمل در حرام قرار بدهد؛ یعنی بگویند اگر یک چیزی مشتبّه بود و اگر فی الواقع حرام بود و شما این مشتبّه را انجام دادی و این مصادف با واقع شد دچار عقوبت می شوید یعنی «الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» در همان موردش باید شبهه باشد و بگوییم یک جایی که شبهه است امام می فرماید: اگر توقف کنی و اقدام نکنی «تعین» دارد تا مبدا در همین مورد این شبهه اگر مصادف با حرام واقعی شد تو گرفتار حرام بشوی؛

اما اگر گفتیم این روایت می گوید در موارد شبهه توقف کن تا نفس تو تمرین داده شود که در موارد حرام واقعی دیگر اجتناب بکنی؛ یعنی اگر تو در هنگام شبهه پایت بلغزد و سست باشی و اجتناب نکنی، آرام آرام آن جایی هم که یقین داری حرام واقعی هست گرفتار می شوی و آنرا هم مرتکب می شوی و اگر انسان در شبهات نفس خودش را بر ترک، عادت ندهد، در مواردی هم که حرام واقعی هم هست انجام می دهد؛ مثل اینکه معروف است که می گویند که اگر انسان صغایر را مراقبت نکند و صغایر را انجام بدهد آرام آرام گرفتار کبائر می شود اگر این روایات این معنا را بخواهد بگوید اصلاً دیگر ببرد اخباری نمی خورد و اخباری زمانی می تواند به این روایات استدلال کند که علاوه بر آن نکات گذشته این نکته هم باشد که در همین مورد شبهه اگر مصادف با حرام در آمد گرفتار عقوبت همین حرمت مورد شبهه بشود نه یک حرام دیگری در یک عمل دیگری.

«مستشکل»: اینکه می فرمایند در بحث تعلیل که حمل بر استحباب کرد واجبات و محرمات؛ خود صرف وجوب و امر و نهی شارع کفایت بر بعث و زجر می کند و دیگر شیء تعلیل احتیاج نداشته باشد اما همانطور که در عرف اگر یک امر مستحبی و غیر لازم باشد خوب می گوید مستحبی است اینجا است که شارع باید تعلیلی بیاورد تا او را تحریر کند بر امر و تاکید هم می کند طبق بیان دیروز حضرتعالی که تاکید در مستحبات بیشتر معنا می دهد.

«استاد»: نه ما گفتیم یک مستحبی ممکن موکد باشد نه اینکه در هر مستحبی باید تاکید باشد ما این را عرض نکردیم بلکه گفتیم برخی از مستحبات مستحبات موکده است منتها این نکته ای که داریم عرض می کنیم اتفاقاً عکس این است که می فرمایید یعنی شارع برای اینکه یک مطلب لزومی و یک ملاک لزومی را اگر بخواهد مکلف انجام بدهد گاهی می بیند نفس بعث و الزام کافی نیست می گوید «الزمر حرام» ولی می بیند کافی نیست لذا «لانه مسکر» را می گوید حالا در امر مکروه و یا در امر مستحبی خیلی وجهی ندارد تا تعلیلش را ذکر بکند حالا مکلف انجام داد که انجام داد و اگر انجام نداد که نداد. مهم نیست.

1. بررسی استفاده وجوب از روایت 2. بررسی مولوی بودن یا ارشادی بودن الزام در روایت خوب ما اجمالی از این روایات را عرض کردیم ولی هنوز اصل مطلب که آیا این وجوب از روایت استفاده میشود؟ - که گفتیم استفاده میشود و «اولویت» و بحث «خیر» و اینها را باید گذاشت کنار - آیا این الزام مولوی است یا الزام ارشادی؟ این مطلب می ماند برای روز شنبه؛ «مستشکل»: اینکه فرمودید لزوم ارشادی یعنی لزوم مرشد الیه است پس به روایت ربطی ندارد «استاد»: یعنی تابع مرشد الیه

است اگر مرشد الیه لزومی بود این می شود لزومی و اگر استحبابی بود این هم می شود استحبابی.

وصیت علامه حلی؛ به فرزندش فخر المحققین؛

عرض می کنم که مرحوم علامه در آخر کتاب قواعد یک وصیتی را به فخر المحققین؛ فرزندشان دارند؛ که آنجا در آن وصیت می فرماید: حالایی که سن من به پنجاه رسیده و من در دهه شصت قرار گرفتم من لازم می دانم برای خودم که این وصیت را بنویسم و نکات بسیار بسیار خوبی را آنجا مرحوم علامه دارد یکی از آن نکاتی که آنجا هست میفرماید: «بملازمة العلماء و مجالسة الفضلاء، فإنّها تفيد استعدادا تامّا لتحصيل الكمالات»، سفارش می کند فخر المحققین را به اینکه با علما همنشینی کن و مجالست داشته باشد و ملازمت داشته باش «فإنّها تفيد استعدادا تامّا لتحصيل الكمالات» این یک آمادگی کامل برای تحصیل کمالات بوجود می آورد.

سنت دیرینه حوزه های علمیه؛ بهره برداری علمی و معنوی از محضر بزرگان

این یکی از جهاتی بوده که در حوزه های قدیم زیاد بوده که طلبه های جوان اینها در محضر بزرگان حاضر می شدند و حضور پیدا می کردند در محضر علمای بزرگ و هم از جهات علمی آنها و هم از جهات معنوی آنها بهره می بردند و الان یک مقداری و البته بیش از یک مقدار، متأسفانه این کمرنگ شده و در حوزه های ما نیست و ما اگر زندگی بزرگانی که واقعا به کمالات علمی و معنوی رسیدند بررسی کنیم می بینیم یکی از جهات مهمش همین است و افرادی که خودشان از لحاظ علمی قوی بودند اما اینها در مجالس دیگران و علما حضور پیدا می کردند و مباحثات علمی داشتند و از آنها بهره می بردند و به نظر می رسد که باید هر طلبه ای افرادی و بزرگانی را در نظر بگیرد و به محضر آنها برسد.

و قدیم ارتباط بین طلبه ها و بزرگان و اساتید زیاد بود و فراوان بود اما حالا کم شده و گاهی اوقات هم به یک شکل دیگری شده و ارتباط بین خود طلبه ها زیاد است و جلسات زیاد دارند و نشست و برخاست زیاد دارند و مسائل را شاید بیشتر بین خودشان مطرح می کنند اما حضور در نزد افراد وارسته و افرادی که از جهت علمی واقعا دارای مایه های قوی علمی هستند این خیلی ارزش دارد و اثر دارد و باید این را در زندگی خودتان توجه کنید و اگر از آن غفلت کنید از برکات و آثارش محروم می مانید.

تکریم فقها موجب کسب توقیق و امانت به آنان موجب سلب توفیق و جلب غضب الهی

و بعد در دنباله این مطلب می فرماید: «و عليك بتعظيم الفقهاء و تکریم العلماء»، فقها را تعظیم بکن و علما را تکریم بکن؛ این کلام را علامه دارد می گوید که خودش فقیه علی الاطلاق شیعه است آنهم به فخر المحققین می گوید که آنهم جز رده اول از فقهاست او مرد بسیار عمیق و دقیقی بوده در فقه و باز یک همچنین سفارشی را می کند؛ و بعد این روایت را می خواند که من عمدتا برای همین روایت این بحث را مطرح کردم

«فإنّ رسول الله قال: «مَنْ أَكْرَمَ فَقِيهًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ»، اگر کسی یک فقیه مسلم و مسلم در اینجا یعنی مسلم به تمام معنا و فقیه شیعه، مومن و اثنی عشری و حقیقت اسلام را دارد می گوید و اگر کسی یک فقیه مسلمی را اکرام کند روز قیامت خداوند را ملاقات می کند در حالیکه خداوند از او خشنود است «و مَنْ أَهَانَ فَقِيهًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبٌ» اگر کسی به یک فقیه مسلمانی اهانت کند این شخص خداوند را روز قیامت ملاقات می کند در حالیکه خداوند از او غضبناک است.

غضب الهی در دنیا با غضب الهی در آخرت خیلی فرق دارد و فرق داشتن از حیث ذات نیست بلکه از حیث آثار است؛ در دنیا اگر انسان خدای نکرده و خدای نکرده دچار غضب الهی بشود توفیق های الهی از او سلب می شود گاهی اوقات انسان یک کارهایی خودش و با دست خودش انجام می دهد و آرام آرام می بیند نه دیگر حوصله مطالعه دارد و نه حوصله دقت دارد و نه حوصله خواندن قرآن دارد و نه حال نماز خواندن دارد و نه حال خواندن نماز شب دارد و نمی فهمد هم که چه بلایی به سر خودش آورده و گاهی اوقات انسان یک کاری می کند که غضب خدا شامل حال او می شود و بزرگان فرمودند غضب خدا در دنیا عمده اش در سلب توفیقات است و خدا توفیقات را از او می گیرد و مریض می شود و دیگر درس نمی تواند برود و کار نمی تواند بکند و از این عناوین؛

اما غضب خداوند در قیامت این نیست خیلی قوی تر این هاست و آن دیگر شامل اینکه مشمول رحمت الهی واقع بشود و خدا به او نظری بکند و مشمول شفاعت قرار بگیرد و راه پیدا بکند به بهشت ابد؛ و ما باشیم و ظاهر این روایت، این خیلی مساله مهمی است و من مع الاسف عرض کنم در زمان ما در حوزه ما این مساله زیاد دارد رایج می شود؛ ما طلبه کم سن و سال بیسواد در حدی که هستیم گاهی اوقات اهانت می کنیم به یک فقیه بزرگ و به یک فقیهی که عمری را در راه فقه و اسلام و دین سپری کرده؛ این خیلی برای انسان خطرناک است ما باید تکریم بکنیم فقها را البته نمی خواهم بگویم انسان نباید حرف بزند؛ ما مباحث علمی را می بینیم و انتظار را مطرح می کنیم و به این انتظار اشکال می کنیم و اشکال کردن غیر از اهانت کردن است و انسان گاهی اوقات نسبت به یک فقیهی ممکن است اشکال کند و اشکالات علمی بکند یا بعضی اشکالات دیگر اما اهانت آن چیزی که من خیلی برایش می خواهم عرض کنم و این روایت را باید آقایان مورد توجه قرار بدهند این مساله اهانت است خیلی مراقبت بکنیم ما نسبت به فقهای موجود و نسبت به فقهای گذشته باید ما با کمال احترام از اینها یاد کنیم و از اینها صحبت بکنیم و مبدا که یک وقتی تعبیری بکنیم که موهن باشد و موجب اهانت باشد.

سفارش امام خمینی به مردم و حوزه های علمی

امروز برخی ها که حالا نمی توانند مسائل را درست تحلیل بکنند یا در یک طرف قضایای سیاسی قرار دارند نسبت به یک گروهی اهانت می کنند و آن طرف نسبت به این طرف اهانت می کند یعنی همه گیر شده و این خیلی فاجعه بزرگی است؛ ما در حوزه خودمان نسبت به بزرگان من یادم هست که در همان اوائل انقلاب یا قبل از پیروزی انقلاب در همین حوزه مسائل سیاسی فراوانی بود؛ یکی از سفارش هایی که امام خمینی مکرر می فرمودند و از نجف به قم و فضایل قم می رسید همین تکریم مراجع و تکریم بزرگان و تکریم فقها بود و یک تعبیری را امام خمینی آن موقع فرموده بودند که من بعدا ریشه اش را در روایات پیدا کردم فرمودند: اگر کسی به یک فقیهی یا مرجعی اهانت کرد این شخص ولایتش قطع می شود خوب این تعبیر خیلی هم رایج بود حالا در بعضی از روایات دارد که اگر کسی یک فقیهی را اهانت بکند خدای تبارک و تعالی می فرماید: «مَنْ أَهَانَ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَدَعَانِي إِلَيْهَا» (الكافی ج 1 ص 144) این شخص به جنگ من آمده در این حد از مساله است؛ خوب کسی که بین خودش و خدا ولایت قطع بشود این چنین می شود که می رود در جنگ با خدا؛

مراقبت همگانی از نفس وظیفه اساسی آحاد

این مساله، خیلی مساله مهمی است و مساله حساسی است مخصوصا در حوزه ما خیلی باید مراقبت کنیم؛ همه باید مراقبت کنند نمی گویم فقط انقلابی ها رعایت کنند یا آنهایی که جنبه انقلابی بودنشان کمتر است آنها هم رعایت کنند که عرض کردم مع

الاسف همه اطراف رعایت نمی کنند آنها به یک بخشی از این طرف و آنها به یک بخشی از طرف مقابل؛ انسان می بیند همین طور بی محابا یک تعبیری را ذکر می کنند که برای انسان تحمل اینها بسیار سخت است این روایت را مد نظر داشته باشیم و این سفارشات که مرحوم علامه در (قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، ج3، ص: 715) کرده به مرحوم فخرالمحققین آقایان ببیند عبارات بسیار خوبی دارد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.